

حل مسئله ملی و سیاست پرولتاریا در این مورد نگاهی به انحرافات احزاب کرد

تشدیدتضاد های امپریالیستها و تلاش برای تقسیم مجدد جهان که در اشغال یوگسلاوی، افغانستان و عراق بازتاب یافته است بحثهایی را درمورد حق تعیین سرنوشت خلقها برانگیخته است. عده ای در مقابل سیاستهای امپریالیسم آمریکا در «دفاع» از حق تعیین سرنوشت خلق کوزوو آلبانی، بوسنی و یا خلق کرد در عراق کرنش کرده و به دفاع و توجیه این سیاست پرداخته و می پردازند. عده ای دیگر بخاطر ترس از کشتار قومی، تکه تکه شدن کشور و تکرار سناریوی همانند آنچه در یوگسلاوی سابق رخ داد عملاً به نفی مسئله ملی پرداخته و شعار حق تعیین سرنوشت خلقها را آرام آرام به کنار نهاده اند. تو گوئی با فرار از پاسخگوئی به این مسئله می توان واقعیات وجودی ملل گوناگون را نادیده انگاشت و از کنار آن به سادگی گذشت. پس سیاست پرولتاریا درمورد مسئله ملی در شرایط کنونی کدام است، چگونه باید به این مسئله پرداخت بدون اینکه به چپ و راست درغلتید و دنبال رو حوادث شد؟

مسئله ملی بمشابه جزئی از کل مسئله تکامل اجتماعی و سیاسی جامعه است. از این رو مسئله ملی نمی تواند همیشه خصلت یکسانی را داشته باشد. به همین دلیل جنبه ووظایف جنبش ملی در دوره های مختلف تکامل انقلاب تغییر می کند. در هر دوره معینی از انقلاب خصلت ووظایف ملی نیز تغییر می یابد که در رابطه مستقیم با آن دوره قرارداد و به موجب آن نیز سیاست پرولتاریا درمورد مسئله ملی تغییر میکند. استالین یکی از بزرگترین نظریه پردازان مسئله ملی در این باره چنین می گوید:

«مارکسیستهای روس همیشه ماخذشان این تز بوده است که مسئله ملی جزئی است از کل مسئله ای مربوط به تکامل انقلاب، و این مسئله در مراحل مختلف انقلاب ووظایف مختلفی مطابق با جنبه انقلاب در هر لحظه تاریخی معینی دارد و به موجب این کیفیت سیاست حزب نیز درمورد مسئله ملی تغییر میکند.» کلیات آثار استالین - روسی جلد ۷ ص ۱۳۵»

در دوران اعتلا و اوج سرمایه داری که درارتباط با ضربه خوردن و اضمحلال فنودالیسم است، مارکسیستها از انقلاب بورژوا دمکراتیک به رهبری بورژوازی پشتیبانی کرده و حل مسئله ملی را با سرنوشت انقلاب بورژوا - دمکراتیک وابسته میدانستند و لنین در مقاله ارزنده حق ملل در تعیین سرنوشت خویش چنین می گوید:

«از نقطه نظر مناسبات ملی بدون شک دولت ملی بهترین شرایط را برای تکامل سرمایه داری بوجود می آورد..... توده های اهالی به بهترین نحوی از روی تجربه روزمره خود به اهمیت روابط جغرافیائی و اقتصادی و رجحان بازار بزرگ و کشور بزرگ واقفند و فقط وقتی تصمیم به جدانشدن می گیرند که ستمگری ملی واصطکاک های ملی زندگی مشترک را کاملاً غیر قابل تحمل نماید و به کلیه مناسبات گوناگون اقتصادی پا بند بزند. در چنین موردی هم تکامل سرمایه داری و آزادی مبارزه طبقاتی بسود جدانشوندگان تمام می شود.» لنین جلد ۴ روسی ص ۱۳۵»

با گذشت زمان سرمایه داری رشد میکند و مناسبات بین المللی بورژوائی گسترش می یابد. بحرانهای بورژوازی در سطح جهانی ظاهر میشوند و جنگهای امپریالیستی، قدرت امپریالیستی جهان را متزلزل میسازد. با رشد طبقه کارگر و مبارزات روز افزونش برعلیه سرمایه داری این طبقه بصورت طبقه پیشرو در تمام کشورهای سرمایه داری ظاهر می شود و تضاد بین کار و سرمایه حدت می یابد و علاج قطعی خود را طلب میکند. همچنین در کشورهای عقب مانده و مستعمره، مبارزات آزادیبخش اوج می گیرند و جبهه مشترک خلقهای ستمدیده و طبقه کارگر کشورهای سرمایه داری، به واقعیت مبدل می شود و از طرفی با تکامل سرمایه داری به مرحله امپریالیستی، انقلابات بورژوا دمکراتیک به رهبری بورژوازی اهمیت خود را از دست میدهند. در نتیجه این شرایط جدید، کیفیت نوینی در مسئله انقلاب بروز میکند که عبارت است از

انقلاب سوسیالیستی که جزؤ مسئله روز است و مسلما در این دوره از انقلاب حل مسئله ملی و مستعمرات با سرنوشت انقلاب به رهبری طبقه کارگر یعنی انقلاب پرولتری مربوط می گردد. تجربه تاریخی حاکی از آن است که هر جا رژیم ترقی خواهانه و عادلانه ای برقرار باشد و در جهت محو ستم ملی گامهای موثری بر دارد، خود ملل محروم در تحکیم چنین رژیمی شرکت جدی جسته و داوطلبانه در پیشبرد مقاصد مترقی، حفظ تمامیت کشور و استقلال آن در مقابل امپریالیسم جهانی، ساعی بوده اند.

استالین در این باره می گوید :

« لنینیسم ثابت کرد و جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه نیز تأیید کردند که مسئله ملی فقط در حل رابطه و براساس انقلاب پرولتاریائی ممکن است حل و تصفیه گردد.....مسئله ملی قسمتی از مسئله عمومی انقلاب پرولتاریائی ، قسمتی از دیکتاتوری پرولتاریاست. » (اصول لنینیسم. مسئله ملی)

و همچنین :

« مسئله حقوق ملی یک موضوع منفرد و مستقلی نبوده بلکه جزئی از مسئله کلی انقلاب پرولتاریائی و این جز تابع کل بوده و از نقطه نظر کل باید به آن نگاه کرد. » (همانجا)

در ایران اولین بار مسئله ملی در کنگره دوم حزب کمونیست ایران به رهبری حیدر عموقلی این کمونیست برجسته و انترناسیونالیست بزرگ آذربایجانی مورد بحث قرار گرفت و مطالبات و شعار عمومی تمام احزاب کمونیست دنیا را راجع به مسئله ملی در مورد خلقهای ایران صادق دانست. حزب کمونیست ایران این مسئله را چنین تصریح کرد:

« لازم است که اهمیت بزرگی به مسئله ملل کوچک که جزو مملکت ایران هستند و در آن زندگی میکنند داده شود. کمونیستهای ایران همیشه از حقوق ملی و درعین حال با جدیت و کوشش فراوان برای برادری و برابری ملیتهای مختلف در ایران قاطعانه دفاع کرده اند. در این مورد درسند کمیته ایالتی خراسان حزب کمونیست ایران بنام « نیست باد اختلاف ملی » چنین آمده است:

« اختلاف ملی آلت دست حکومت های جهانگیر است که با این آلت همیشه برای منفعت و هوا پرستی خود یک ملتی را با ملت دیگر به جنگ و میدارد. حزب کمونیست ایران معتقد است که مبارزه ضد امپریالیستی و ضد سلطنتی طبقه کارگر و عموم زحمتکشان و آزادیخواهان میهن باید به همراه « مبارزه ملل کوچک » در راه احقاق حقوق ملی خود تحت رهبری طبقه کارگر و حزب وی پیش رود. حزب کمونیست ایران برای سد راه امپریالیسم در نفوذ به داخل نهضت های آزادی طلبی خلقهای ایران که تاریخ قرون اخیر ایران منعکس کننده تجارب تلخ آن است شرکت در این نوع مبارزات و توجیه آن ها را در سمت مطالبات صحیح انقلابی ملی جزو وظایف خود قرار می دهد. »

پس روشن است که در دوران امپریالیسم با پدیدار شدن دوره انقلابات پرولتری، مسئله ملی که خود جزئی از کل مسئله انقلاب است، فقط در رابطه مستقیم با پروسه انقلاب پرولتری قابل حل است. زیرا در این دوره از انقلاب، بدون مبارزه با امپریالیسم و بدون بیرون راندن آن از شئون اجتماعی نمیتوان به انقلاب پرولتری دست یافت. مبارزه ملی در عصر سلطه انحصارات امپریالیستی با این مقیاس سنجیده میشوند که آیا این مبارزات چه نتایجی ببار می آورند. این مبارزات آنگاه مثبت ارزیابی خواهند شد که در جهت تضعیف امپریالیسم جهانی صورت گیرند. در این پروسه از انقلاب، این تنها معیار صحیح برای شناخت مبارزات ملی است.

« لنین حق داشت که میگفت نهضت ملی کشورهای مظلوم را نباید از نقطه نظر دمکراسی تشریفاتی مورد توجه قرار داد بلکه باید از نظر نتایج واقعی آن در ترازنامه عمومی مبارزه برضد امپریالیسم، به آن قیمت گذاشت یعنی نه بطور منفرد و مجزا، بلکه در مقیاس جهانی » (اصول لنینیسم - استالین)

از این روست که پرولتاریا و احزاب کمونیستی نمی توانند از هر جنبش ملی در همه جا و همیشه پشتیبانی کنند زیرا مسئله ملی جزئی از مسئله مبارزات ضد امپریالیستی برای دست یابی به انقلاب پرولتری است. مارکسیست لنینیستها فقط به چنان نهضتهای ملی می توانند کمک کنند که باعث ضعف و سرنگونی امپریالیسم شوند. درغیر این صورت جنبش های مذکور نمی توانند انقلابی باشند و در نتیجه در خدمت به امپریالیسم هستند .

باز هم بقول استالین « انقلابی بودن حتمی اکثریت هنگفت جنبش های ملی، همان قدر نسبی و دارای اشکال بخصوص است که احتمال ارتجاعی بودن برخی از جنبش های ملی، نسبی و دارای شکل های بخصوص می باشد. »

کمونیستها از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش تا سرحد جدائی دفاع میکنند مشروط به اینکه چنین دفاعی به نفع

مبارزه طبقاتی پرولتاریا گردد و مشروط به اینکه موجب تضعیف امپریالیسم و ارتجاع گردد. دفاع از این حق به معنای چک سفید به بورژوازی ناسیونالیست نیست که حسابش را از سایر خلقها جدا میکند و با همدستی با ارتجاع و امپریالیسم موجب ضربه زدن به انقلاب توده ها میگردد. کمونیستها هیچ گاه جدائی و تجزیه صفوف خلقها و پرولتاریا را تبلیغ نمی کنند بلکه بر عکس همواره بر اتحاد و همبستگی پرولتاریا و خلقها تاکید می ورزند.

بعنوان مثال می توان به نهضت کردستان عراق به رهبری ملا مصطفی بارزانی اشاره کرد که جنبشی تمام عیار ناسیونالیستی بوده و عملاً در خدمت امپریالیسم جهانی قرار گرفت. این نهضت حق طلبانه از آنجا که فاقد رهبری پرولتری بود و مسئله حقوق دمکراتیک در چارچوب انقلاب تمام خلقهای عراق و بعنوان جزئی از کل مسئله انقلاب پرولتری در عراق قرار نگرفت، سرانجام مورد معامله این قدرت و یا آن قدرت امپریالیستی قرار گرفت و با شکست مواجه شد. رهبران حزب دمکرات کردستان عراق بارها اعلان کرده بودند که مسئله آنها فقط کردستان می باشد و در این راه از هرکسی که به ملت کردستان بخواهد کمک کند، مساعدت خواهد گرفت. کمک های نظامی رژیم پهلوی و بودجه های کلان به ملا مصطفی بارزانی و سرانجام شکست این نهضت ناسیونالیستی که از سوی کمونیستها بدرستی پیش بینی گردیده بود یک بار دیدگر صحت تزهایی لنینی در مورد حل مسئله ملی که باید در ترانزنامه مبارزه ضد امپریالیستی سنجیده گردد، به اثبات رسانید.

و اکنون اشغال عراق و تبدیل آن به مستعمره امپریالیسم آمریکا و دفاع رهبران ارتجاعی خلق کرد از سیاستهای نظم نوین آمریکا که بر کنترل منطقه و چنگ انداختن بر پتrodلار نفت و در رقابت با سایر امپریالیستها صورت می گیرد، باردیگر این مسئله اصولی را بمیان میکشد که دفاع از حق تعیین سرنوشت خلقها تا سرحد جدائی تابع شرایط و زمان می باشد و تقاضای جداگانه دمکراسی، منجمله حق حاکمیت بر سرنوشت خویش یک چیز مطلق نبوده، بلکه جزئی است از نهضت عمومی دمکراتیک جهان ممکن است در بعضی از موارد جداگانه جز با کل متضاد باشد، در این صورت لازم است از آن صرف نظر نمود.

امروز بورژوازی ناسیونالیست کرد عراق از خواست و آرزوی تاریخی حق تعیین سرنوشت خلق کرد سو استفاده کرده و عملاً به خدمت امپریالیسم درآمده است. این رهبران مرتجع حتا تا آنجا سقوط کرده اند که جرج دبلیو بوش را قهرمان رهایی خلقهای عراق قلمداد کرده و از همدستی با صهیونیستهای اسرائیلی نیز ابائی ندارند. آیا چنین نهضتی که به آلت دست امپریالیست آمریکا تبدیل شده است، قابل پشتیبانی است؟ خیر، چنین جنبشی که نه در جهت تضعیف امپریالیسم بلکه در جهت تحقق سیاستهای غارتگرانه و استراتژیک آن گام بر می دارد اساساً ارتجاعی است و به هیچ وجه نمی تواند مورد پشتیبانی کمونیستها قرار گیرد. وظیفه کمونیستها در شرایط کنونی دفاع از مبارزات تمامی خلقهای عراق، تبلیغ اتحاد در جبهه ای واحد علیه امپریالیسم آمریکا و متحدین ارتجاعی اش و رها ساختن عراق از قید هرگونه استعمار است. وظیفه کمونیستها تلاش برای کسب رهبری این مبارزه و حل مسئله ملی در چارچوب جمهوریهای سوسیالیستی عراق متکی به شوراهای کارگران و زحمتکشان است.

کمونیستها باید روحیه برادری و انترناسیونالیستی را در بین خلقها و پرولتاریای ملل گوناگون تبلیغ و ترویج کنند و بی پروا دست به افشای بورژوازی تنگ نظر و ناسیونال شونیست کرد زنند. خلق کرد تنها در شرایطی میتواند به حقوق دمکراتیک خود دست یابد که در نبرد با امپریالیسم دوشا دوش سایر خلقها در صفی متحد مجدانه بکوشد و دست رد به سینه تمامی نیروهای ارتجاعی بزند. تنها در این صورت است که می تواند به نقش تاریخی خود برای تحقق حق تعیین سرنوشت خویش جامه عمل پوشد و از احترام کارگران، زحمتکشان و همه خلقهای جهان برخوردار گردد.

اشغال عراق و سیاست نظم نوین آمریکا در منطقه موجب کرنش تعدادی از احزاب ناسیونالیست کرد ایرانی نیز گشته است.

حزب دمکرات کردستان ایران که سالهاست شعار صحیح « دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای خلق کرد» را صلا داده است بیخردانه به دفاع از اشغال عراق توسط امپریالیسم آمریکا پرداخته و عملاً با ناسیونال شونیستهای کرد عراق هم آواز شده است. پرسیدنی است اگر حزب دمکرات کردستان ایران سیاست امپریالیسم آمریکا در عراق را در « رها ساختن» خلقهای عراق مورد تأیید قرار می دهد واز محکوم نمودن آن اجتناب می ورزد چرا چنین سیاستی در مورد ایران صدق نمیکند؟ آیا مفهوم دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» همین سیاستی است که حزب دمکرات کردستان در مورد عراق اتخاذ کرده است؟ این دوگانگی را چگونه باید توضیح داد. آیا دمکراسی برای ایران با تجاوز به

ایران و سرنگونی رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی توسط امپریالیسم آمریکا ممکن خواهد بود؟ آیا از دل چنین سیاستی خود مختاری برای خلق کرد زاده خواهد شد؟ اگر نه پس چرا چنین سیاستی را درقبال مردم عراق اتخاذ کرده اید؟ حزب دمکرات کردستان ایران و سازمان زحمتکشان کردستان به رهبری آقای مهتدی که عملاً به سیاست امپریالیسم آمریکا در عراق و اشغال این کشور مهر تائید زده اند در شعار خود مبنی بر « دمکراسی برای ایران و خودمختاری برای کردستان» فاقد صمیمیت اند ، به دمکراسی در ایران باور ندارند، بلکه تنها به فکر منافع تنگ نظرانه و ناسیونالیستی خویش اند.. اگر اینطور نیست پس دفاع از اشغال عراق و تائید نقض حق حاکمیت ملی خلقهای عراق دیگر چه صیغه ایست. آیا این دو تشکل که قبل از اشغال عراق نشستهای نیز با آمریکا داشته اند عدم رضایت خود را در تجاوز به خاک عراق و دخالت در سرنوشت مردم این کشور ابراز داشته اند؟ آیا غیر از این است که این دو تشکل به سیاست آمریکا درقبال کردهای عراق و اشغال عراق بطور کل مهر تائید زده اند؟

اینها نکاتی است که نمی توان به سادگی از کنار آن گذشت. مسئله تجاوز امپریالیسم به عراق ، بالکان و افغانستان و کنکرت شدن بسیاری از مسائل و مقولات سیاسی از جمله شناخت از ماهیت امپریالیسم و استعمار ، تعریف از حق ملل در سرنوشت خویش و همبستگی و برادری و..... دست بسیاری را رو کرده و تشدید تضادهای طبقاتی در سطح ملی و بین المللی به شفاف تر شدن هرچه بیشتر ماهیت شعارها و سیاستهای نیروهای اوپوزیسیون انجامیده است. کمونیستهای ایران باید هوشیار باشند و بیرحمانه و بدون هر گونه ملاحظه ای دست به افشای جریاناتی که برای سیاست نظم نوین امپریالیسم آمریکاحساب ویژه ای باز کرده تا از این نمد کلاهی درقالب «خودمختاری و حق خود تعیینی» برای خلقهای کرد، ترک، عرب ، بلوچ... بسازند، زنند. کمونیستهای همه ملل ایران می باید به وحدت و یگانگی پرولتاریاری همه ملل برای تشکیل حکومت طبقاتی خود بکوشند. کمونیستهای همه ملل ایران می باید چون تنی واحد بکوشند تا حل قطعی مسئله ملی را در کادر انقلاب سوسیالیستی و استقرار جمهوریهای شوروی سوسیالیستی ایران که روح برادری ، برابری و همبستگی میان خلقها را در سرشت خو دارد ، متحقق گردانند. تنها درپرتو یک چنین سیاست پرولتاریست که می توان از کشت و کشتار قومی و نفرت و تکه پاره شدن خلقها که نتیجه سیاستهای امپریالیستی است جلوگیری به عمل آورد و به تحکیم پیوند خلقها ، احترام به یک دیگر، برادری و همبستگی کمرهت بست. تنها با بکارگیری اصول لنینی حق تعیین سرنوشت خلقهاست که می توان به مسئله ملی در شرایط مشخص ایران پاسخ داد و خلقها را به سر منزل مقصود رسانید. راه دیگری متصور نیست.